

*Critical Studies in Texts & Programs of Human Sciences,*  
Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)  
Quarterly Journal, Vol. 22, No. 10, Winter 2023, 27-49  
Doi: 10.30465/crtls.2023.39117.2434

**A Critical Review on the article “*Investigation of the  
Establishment and Decline of Āl-Shomleh Local Government  
(550-591 AH) In Seljuk Khuzestan*”**

**Mohsen Rahmati\***

**Abstract**

This study critically examines the article "*Investigation of the Establishment and Decline of Āl-Shomleh Local Government (550-591 AH) In Seljuk Khuzestan*" from both positive and negative perspectives. By adopting the title of "Atabak" or "Great Atabak", the dynasty of Shumleh established a local government in important and strategic areas of west and southwestern Iran (between the territories of the Seljuq sultans and the Abbasid caliphate). It is of special importance to know this less famous dynasty. The article under review, which was introduced as the first independent research work, was a kind of the beginning of a new trend in research in this field. The findings of this research show that one of the advantages of the article under review is the importance of the subject and the effort to process the matter differently, but one can also see some formal and methodological shortcomings such as incorrect references, inconsistencies in title and content, inattention to the background of the research, neglect of some main sources, inattention to the criticism and validation of traditions, use of definitive and absolute propositions, be weak in arguments and inferences, and have errors in identifying the members of the Shumleh family.

**Keywords:** Local Governments, Shumleh Family, Atabak Shumleh, Khuzestan, Criticism

\* Professor of History of Iran, Lorestan University, Khoram Abad, Iran, rahmati.mo@lu.ac.ir

Date received: 2022/11/03, Date of acceptance: 2023/01/25



Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## نقد و بررسی مقاله «بررسی تأسیس و زوال حکومت محلی آل شومله در خوزستان عصر سلجوقی»

محسن رحمتی\*

### چکیده

نوشتار حاضر کم و کیف مقاله «بررسی تأسیس و زوال حکومت محلی آل شومله در خوزستان عصر سلجوقی» را از دو منظر ایجابی و سلبی مورد نقد قرار می‌دهد. شناخت خاندان گم‌نام شومله که با اتخاذ عنوان «اتابک» یا «اتابک معظم»، یک حکومت محلی در نواحی غرب و جنوب غربی ایران (در حد فاصل بین قلمرو سلاطین سلجوقی و خلافت عباسی)، تأسیس کرده بودند، اهمیت ویژه دارد. مقاله مورد نقد که به عنوان نخستین اثر پژوهشی مستقل معرفی شده، به نوعی سر آغاز جریانی نوین در پژوهش‌های مربوط به این حوزه تواند بود. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که در مقاله مورد نقد، اهمیت موضوع و تلاش برای پردازش متفاوت مطلب از نکات ممتاز مقاله است، ولی کاستی‌هایی همچون ارجاعات ناصحیح، ناهماهنگی عنوان و محتوا، بی‌توجهی به پیشینه تحقیق، غفلت از برخی منابع اصلی، بی‌توجهی به نقد و اعتبار سنجی روایات، استفاده از گزاره‌های قطعی و مطلق، ضعف در استدلال‌ها و استنتاجات، خطا در بازشناسی اعضای خاندان شومله و برخی اغلاط محتوایی نیز در آن «قابل مشاهده است».

**کلیدواژه‌ها:** حکومت‌های محلی، خاندان شومله، اتابک شومله، خوزستان، نقد مقاله.

\* استاد تاریخ ایران، عضو هیأت علمی دانشگاه لرستان، خرم‌آباد، ایران، rahmati.mo@lu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۸/۱۲، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۱/۰۵



Copyright © 2018, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

## ۱. مقدمه

از دیرباز خاندان‌های حکومتگر متنفذ، حکومت‌های محلی متعددی در جای‌جای ایران بنیاد گذاشته بودند که طول عمر آنها بستگی به نوع تعامل با حکومت مرکزی داشت. برخی از این خاندان‌های حکومتگر محلی همچون اتابکان سلغری فارس، آل مظفر و جز آن، به واسطه برخی علل و عوامل، شهرت بیشتری دارند و برخی دیگر همچون خاندان‌های جستانی، حسنیویه، احمدیلیان و جز آن، در منابع تاریخی کمتر مورد توجه قرار گرفته و اصطلاحاً گمنام یا کم‌نام هستند.

با ضعف سلجوقیان در نیمه دوم قرن ششم قدرت سیاسی به دست امیران، غلامان، مقطعان و سرداران نظامی افتاد که با اتکاء به تجارب و نیروی نظامی خود و به بهانه حمایت از برخی شاهزادگان سلجوقی تحت تربیت خود، پایه‌های حکومت محلی را برای خود و خاندان خود گذاشتند. یکی از این مدعیان قدرت، امیر شومله بود که جزء امیران دربار سلطان مسعود سلجوقی (حک: ۵۲۹-۵۴۷ق) بود و با استفاده از آشفستگی‌های سیاسی پس از مرگ سلطان، به لرستان و خوزستان رفت و با تحت حمایت گرفتن برخی از شاهزادگان سلجوقی، بنیان حکومت جدیدی را در آن مناطق گذاشت. او و فرزندانش طی چهل سال حکومت، از طریق مناسبات خصمانه یا دوستانه با دربارهای همجوار، به تقویت پایه حکومت خود پرداختند. سرانجام، در نتیجه اختلافات درون‌خاندانی و همچنین علل مختلف اقتصادی، سیاسی، و اجتماعی، این حکومت محلی منقرض گردید. با توجه به کمبود منابع و داده‌های تاریخی پیرامون این خاندان و وقایع تاریخی حادث شده در دوران و قلمرو تحت فرمان آنها، این سلسله کمتر شناخته شده و چندان مورد عنایت پژوهشگران قرار نگرفته است.

برای جبران این کاستی، خانم لیدا مودت و آقایان علی بحرانی‌پور و سجاد پاپی‌زاده به پژوهش درباره این خاندان پرداخته، مقاله «بررسی تأسیس و زوال حکومت محلی آل شومله در خوزستان عصر سلجوقی» در فصلنامه تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهرا (سال ۳۱، شماره ۴۹) منتشر کرده‌اند. آنها، این مقاله را به عنوان نخستین اثر پژوهشی «مستقل» درباره خاندان شومله معرفی کرده‌اند. از این منظر، تلاش نگارندگان قابل ستایش است. هدف مقاله‌ی پیش‌رو ارائه پاسخ به این پرسش است که نگارندگان مقاله مزبور، پیدایش، تداوم و زوال این سلسله را چگونه مورد مطالعه قرار داده و تا چه اندازه در تبیین دقیق و درست موضوع، توفیق یافته‌اند؟ مطالعه متن مقاله و تعمق در مندرجات آن برخی پرسش‌ها و کاستی‌ها را فراروی خواننده می‌گذارد که در ادامه به آنها اشاره می‌شود:

## ۲. کاستی‌های شکلی و روشی

تدوین و نگارش مقاله علمی مستلزم رعایت اصول و روش تحقیق علمی است، اما نگارندگان مقاله مورد بحث در برخی موارد از اسلوب‌های پذیرفته شده، عدول یا غفلت کرده‌اند. این موارد را با اندکی تسامح، شاید بتوان چنین دسته‌بندی کرد:

### ۱.۲ ناهمخوانی عنوان و محتوا

در یک پژوهش علمی، محقق با تبیین مسأله و ذکر پرسش (یا پرسش‌ها) حدود و ثغور بحث خود را تعیین می‌کند. نویسندگان مقاله نیز به این روش عمل کرده، هدف خود را بررسی مسایل مربوط به تأسیس و زوال آل شومله ذکر کرده‌اند، اما مطالعه‌ی متن مقاله نشان می‌دهد که نویسندگان از عنوان، سؤال و موضوع پژوهش، فاصله گرفته‌اند. در این مقاله حجم نسبتاً وسیعی (حدود ۳ صفحه ۱۵۶-۱۵۸) (=اندکی کمتر از ۲۰ درصد از متن اصلی مقاله) به شرح مفصل وضعیت خوزستان بعد از سقوط آل شومله تخصیص یافته است. در حالی که این قضیه، با عنوان، مسأله، سؤالات و موضوع مقاله ربطی ندارد و خود می‌تواند موضوع یک پژوهش مستقل دیگر باشد. از طرف دیگر، تعیین محدوده قلمرو آل شومله، در این مقاله مسکوت گذاشته شده است. علاوه بر آن، نگارندگان با پیوند برقرار کردن بین شومله و افشارها، حضور افشارها در خوزستان را به عنوان یکی از دلایل و عوامل دوگانه ایجاد حکومت بنی شومله دانسته‌اند (ص ۱۴۹). با توجه به این امر لازم بود که درباره ایل افشار، زمان و نحوه ورود آنها به خوزستان به شکل بسنده، بحث کنند ولی از این امر غفلت ورزیده، فقط در پاورقی (طبیعتاً به عنوان یک بحث فرعی) به نقل چند سطر از قول نادر بیات درباره ماهیت و مهاجرت افشارها به ایران، عراق و آناتولی (و البته نه خوزستان)، بسنده کرده‌اند (ص ۱۴۸ پاورقی ۳). این امر نوعی ناهماهنگی بین عنوان و محتوای مقاله ایجاد کرده است.

### ۲.۲ بی‌توجهی نسبت به پیشینه تحقیق

یکی از مراحل اساسی پژوهش، یافتن سابقه تحقیق است تا محقق، ضمن بهره‌مندی از نظرات صائب محققان قبل از خود، از دوباره کاری پرهیز کرده و مطالبی جدید را به خواننده ارائه کند. مقاله‌ی مورد نقد، در این زمینه دارای کاستی است. بر خلاف قاعده علمی، نگارندگان پرونده پیشینه تحقیق را با صدور حکم مطلق و کلی که «تا کنون هیچ پژوهش مستقلی درباره این

سلسله محلی و کم دوام صورت نگرفته است» (ص ۱۴۶)، بسته‌اند. درست است که پژوهش «مستقل» درباره این خاندان نوشته نشده است ولی در آثار پژوهشی متعددی، به تناسب موضوع، مطالب فراوانی درباره این خاندان آمده است که توجه بدان‌ها برای محقق این عرصه، ضرورت تام دارد. از جمله، احمد کسروی وقایع سیاسی مرتبط با مؤسس این خاندان را به تفصیل مورد واکاوی و بررسی قرار داده است (کسروی، ۱۳۰۶: ۵۹۶-۵۹۹) همچنین فاروق سومر، صفحاتی را به توصیف و تبیین تاریخ سیاسی این دودمان و معرفی امیران آن سلسله اختصاص داده و نسب‌نامه این خاندان را ترسیم نموده که در برخی موارد، بر نسب‌نامه مندرج در مقاله مورد نقد برتری دارد (Sümer, 1999: 256-260). افزون بر این، باسورث در شرحی مختصر و مفید، خطوط کلی اقدامات سیاسی و نظامی شومله و فرزندش را آورده است (Bosworth, 1968: 171-172, 182). فؤاد کوپرولو نیز در مدخل «افشار» در دایره المعارف اسلام، مختصری درباره حکومت حسام‌الدین شومله و فرزندش غرس (= عز)‌الدین آورده است (Fuad Köprülü, 1986: 1/239-241). ضیاء موسی اوغلو نیز در جای‌جای کتاب خود به روابط شومله و فرزندانش (امیران و سوسیان) با اتابکان ایلدگری و دستگاه خلافت پرداخته است (موسى اوغلو، ۱۳۸۳: ۴۰، ۵۴، ۷۲-۷۴). همچنین عباس زریاب‌خویی، مطالب ارزشمندی درباره شرف‌الدین امیران و روابط او با اتابکان ایلدگری نوشته است (زریاب‌خویی، ۱۳۶۲: ۶۱۳-۶۱۷). برخی محققان دیگر نیز در تحقیقات خود به اختصار به نقل مطالب یا برخی اظهار نظرات درباره خاندان شومله پرداخته‌اند (صدقی، ۱۳۸۸: ۶۶؛ خیراندیش، ۱۳۸۱: ۹۲؛ رحمتی، ۱۳۹۷: ۱۲۲-۱۲۳). در ضمن، برخی مسکوکات حسام‌الدین شومله و شرف‌الدین امیران با شرح کامل تاریخ سیاسی و حکومت‌شان چاپ شده است (Akopyan, and Mosanef, 2009: 5-7; Idem, 2010: 23).<sup>۱</sup> البته هنوز هم ممکن است با جستجوی بیشتر، مواردی افزون‌تر از این هم یافت شود ولی نویسندگان مقاله اشاره‌ای به این موارد ندارند.

## ۳.۲ غفلت از منابع و بی‌توجهی به نقد آنها

انتظار می‌رود تألیف مقاله پژوهشی، با بهره‌گیری از همه منابع اصلی مربوط به موضوع و نقد و اعتبار سنجی روایات صورت گیرد، اما در مقاله مورد نقد، بی‌توجهی به منابع و نقد آنها مشهود است. این قضیه از چند جنبه قابل بررسی است:

یکی اینکه از برخی منابع اصلی موضوع، نظیر «تاریخ الوزراء ابوجاء قمی»، «مجمع الآداب فی معجم الالقاب ابن فوطی»، «الجامع المختصر ابن ساعی»، «مرآةالزمان سبط ابن جوزی» و «تاریخ و صاف» هیچ استفاده‌ای نشده است. احمد بن لطف‌الله منجم باشی نیز با نقل اخبار مورخان متقدم شرح کاملی درباره خاندان شومله آورده است که اگر چه مطلب جدید ندارد ولی از نظر ارائه مطالب به صورت منسجم و یک پارچه، حائز اهمیت است.<sup>۲</sup> همچنین، «المضاف الی بدایع الازمان» برای آگاهی درباره این خاندان، داده‌های مفیدی به دست می‌دهد.

دوم اینکه برخی متون دیگر را نیز که ظاهراً مورد استفاده قرار داده، از داده‌های آنها استفاده لازم صورت نگرفته و به یک یا دو ارجاع سطحی و کم اهمیت اکتفاء شده است. برای مثال، راحه الصدور راوندی که یکی از منابع مهم برای آگاهی درباره خاندان شومله و خوزستان در اواخر قرن ششم هجری است. نگارندگان مقاله، فقط یک‌بار (ص ۱۵۶) در شرح نزاع خوارزمشاهیان و خلافت عباسی (که خارج از موضوع اصلی مقاله است) از آن استفاده کرده‌اند. حمدالله مستوفی نیز داده‌های منحصر بفردی درباره شومله دارد، (مستوفی، ۱۳۶۴: ۵۵) ولی نگارندگان فقط درباره سرنوشت خوزستان بعد از خاندان شومله و حتی بعد از خلافت (که باز هم موضوع اصلی مقاله نیست) به آن ارجاع داده و آن را در شمار منابع خود قرار داده‌اند ولی نسبت به داده‌های او درباره شومله بی‌اعتنا هستند.

سوم اینکه به تقدم و تأخر منابع تاریخی بی‌توجهی یا کم‌توجهی شده است. نویسندگان محترم در موارد زیادی به جای منابع اصلی، به منابع متأخر که چند قرن بعد و با استفاده از منابع قدیمی‌تر نوشته شده‌اند، ارجاع داده‌اند. از جمله، داده‌های مربوط به مهاجرت افشارها به سرکردگی یعقوب بن ارسلان افشاری را که نخست بار و صاف الحضرة (تألیف در حدود ۶۹۷ق) ارائه کرده (وصاف الحضرة، ۱۳۳۸: ۱۴۹) و بعد از آن رشیدالدین فضل‌الله و بناکتی (به عنوان دو مورخ هم عصر با و صاف) آن را (با اندکی تغییر و تصرف) تکرار نموده‌اند (همدانی، ۱۳۸۶: ۳؛ بناکتی، ۱۳۴۸: ۲۳۲). فسایی نیز این مطالب را از قول میرخواند نقل می‌کند (فسایی، ۱۳۸۲: ۲۴۶/۱، ۲۴۹)، اما نویسندگان این مقاله، این مطلب را با نقل از کتاب فسایی (تألیف در حدود ۱۳۱۰ق) ذکر کرده‌اند.

گزارش ارتباط بین حسام‌الدین شومله با اتابکان لر کوچک نخستین بار در کتاب مستوفی (تألیف ۷۳۰ق) آمده و بدلیسی (تألیف سال ۱۰۰۵ق) به عنوان یک مورخ متأخر فقط همان گزارش مستوفی را عیناً تکرار می‌کند، ولی نویسندگان مقاله، به بدلیسی اشاره کرده‌اند و گفته‌های مستوفی نادیده گرفته‌اند. همچنین مطالبی را از قول تتوی به عنوان مورخ متأخر نقل

کرده است (ص ۱۴۹)، در حالی که این مورخ، گزارش خود را از نیشابوری گرفته است (نیشابوری، ۱۳۳۲: ۶۷). همچنین، اندک مطالب خود راجع به افشارها و مهاجرت‌شان به ایران را بدون توجه به وصاف‌الحضره، از نادریات نقل کرده اند.

**چهارم**، غفلت نویسندگان از نقد منبع، اعتبارسنجی روایات و نقد گزارش‌ها است. نویسندگان، برای جبران اختصار پیشینه به بحث درباره منابع موضوع روی آورده (ص ۱۴۶)، فقط از صدرالدین حسینی (با ۶ ارجاع) و ذهبی (با ۴ ارجاع) به عنوان منابع شاخص نام برده‌اند. نگاهی به ارجاعات مقاله نشان می‌دهد که از ۱۳۵ مورد کل ارجاعات متن، ۳۸ مورد آن (یعنی قریب به ۳۰ درصد ارجاعات) به ابن‌اثیر است و بعد از آن نیز جوینی با ۱۰ و مقدسی با ۹ ارجاع پر بسامدترین منابع هستند ولی نویسندگان، ذهبی را (با فقط ۴ ارجاع) جزء منابع شاخص این موضوع ثبت کرده‌اند. این امر گویای بی توجهی آنها به نقد منبع و اعتبارسنجی روایات است. ذهبی (متوفی ۷۴۸ق.)، با بیش از یک قرن و نیم فاصله نسبت به دوران آل‌شومله، به عنوان یک مورخ متأخر محسوب می‌شود که جز رونویسی گزارش منابع قبل از خود، کاری انجام نداده است و درباره آل‌شومله نیز جز چند جمله مختصر نیاورده است. البته گزارش ذهبی، در صورتی که به درستی و با نقّادی مورد استفاده قرار گیرد، حاوی مطالب ارزشمندی است، ولی نگارندگان بدون نگاه انتقادی، بدان روی آورده‌اند و این امر یعنی اعتماد تامّ به روایت ذهبی، چند اشکال در مقاله ایجاد کرده است که در ادامه بدان پرداخته می‌شود (نک: ادامه مقاله).

**پنجم** اینکه بی‌دقتی در استفاده از منابع، سبب شده است تا برخی ارجاعات ناصحیح در متن بیاید چنانکه درباره وضع خوزستان در رقابت بین سلاطین خوارزمشاهی و خلافت عباسی به مقدسی ارجاع داده شده است که شرایط عهد بویه‌یان را منعکس می‌کند و ربطی به عهد خوارزمشاهی ندارد (ص ۱۵۶). منهاج سراج نیز که منبع دیگر آنها در همین فقره است، اطلاعات مورد نظر را ندارد و در صفحه مورد ارجاع، مطلبی درباره خوزستان ندارد. دوبار (ص ۱۴۸ و ۱۴۹) به بناکتی، ص ۲۴۵ ارجاع داده و از قول او شومله را یعقوب بن ارسلان افشاری تطبیق کرده‌اند. در حالی که در صفحه مورد اشاره، چنین مطلبی نیست و البته بناکتی یکبار در ص ۲۳۲ از ورود یعقوب بن ارسلان به خوزستان خبر داده و بار دیگر (ص ۲۳۳) از شمله ترکان (تصحیف شده ترکمان) به عنوان والی خوزستان یاد کرده است ولی درباره تطبیق این دو فرد چیزی ندارد. در ارجاع به ذهبی نیز شماره صفحه مورد نظر به اشتباه (ج ۴۲، ص ۷۹) درج شده است، در حالی که درست آن (ج ۴۲، ص ۷) است. همچنین در حالی که



ایشان ۵ بار ارجاع به ترجمه فارسی کتاب تاریخ دوله آل سلجوق عماد کاتب دارند، به طرز عجیب، در کنار متن فارسی، فقط یک بار هم به متن عربی همان کتاب ارجاع می‌دهند و با این ترتیب، هر دو متن را در فهرست منابع خود ذکر کرده‌اند.

## ۴.۲ استفاده از گزاره‌های قطعی، مطلق و کلی

وقایع تاریخی یک بار برای همیشه اتفاق می‌افتند، لذا در پژوهش تاریخی، نه می‌توان حکم قطعی، کلی و مطلق صادر کرد و نه می‌توان استنتاج و تحلیل مشروط ارائه داد. مطالعه‌ی مقاله‌ی مورد نقد، نشان می‌دهد که نویسندگان به کرات این قاعده علمی را نادیده گرفته‌اند. از جمله، در پیشینه با حکم مطلق و کلی که «تا کنون هیچ پژوهش مستقلی درباره این سلسله محلی و کم دوام صورت نگرفته است»، صادر کرده‌اند (ص ۱۴۶). در حالی که وجود پژوهش‌های متعدد درباره این خاندان (ولو اینکه منحصر و محدود به این موضوع نباشند) ناقض آن است. در جایی دیگر هم پس از نقل دو روایت از ذهبی، با حکم کلی و مطلق مدعی شده‌اند «به جز این دو گزارش، در منابع تاریخی هیچ اشاره دیگری به سرنوشت خاندان شمله در بغداد و چگونگی برخورد خلیفه با آنان نشده است» (ص ۱۵۶). در حالی که ابن ساعی، سبط ابن جوزی و ابن فوطی نکات ارزشمند و ظریفی را درباره سرنوشت این خاندان در بغداد به دست داده، این ادعا را نقض کرده‌اند (ابن ساعی، ۱۹۳۴: ۹۶؛ سبط ابن جوزی، ۲۰۱۳: ۲۳۳/۲۱؛ ۴۰/۲۲؛ ابن فوطی، ۱۳۷۴: ۱۴۶/۱، ۲۷۵/۵؛ همو، ۱۴۲۴: ۱۹۱، ۲۱۱). در جای دیگر هم مدعی است که «کسروی نیز بر آن است که اگر گروهی از افسارها در خوزستان زندگی نمی‌کردند، هیچ‌گاه شومله در آنجا پناه نمی‌گرفت» (ص ۱۴۸ پاورقی ۳). و این مطلب را در جای دیگر عیناً تکرار کرده است (ص ۱۳۹). صرف نظر از ناپسندی تکرار مستقیم یک جمله در یک مقاله پژوهشی، کسروی (۱۳۸۴: ۴۸) چنین جمله‌ای را ندارد. اصولاً چنین گزاره‌های مشروط و نتیجه‌گیری‌های کلی با قید مطلق «هیچ‌گاه»، با روش علمی نیز سازگار نیست.

به گفته مورخان، شومله طی دو مرحله یک بار در سالهای ۵۶۱-۵۶۳ و بار دیگر در سال ۵۶۹ با نیروهای خلیفه درگیری داشتند (ابن اثیر، ۱۳۸۶: ۱۱/۳۲۲-۳۲۳، ۳۲۹، ۴۰۹). نویسندگان مقاله نیز این وقایع را با نقل از ابن اثیر آورده‌اند (ص ۱۵۱-۱۵۲) ولی در ادامه مقاله (ص ۱۵۳) با اشاره به سفارت یوسف دمشقی از طرف خلیفه به سوی خوزستان، باز هم با کلی‌گویی مدعی می‌شوند که بعد از این سفارت «شومله دیگر هیچ‌گاه در صدد رویارویی

مستقیم با دستگاه خلافت بر نیامد و یا فرصت این کار را پیدا نکرد». رجوع به کتاب ابن دبیسی نشان می‌دهد که سفارت ناتمام یوسف دمشقی در شوال سال ۵۶۳ انجام شده است (ابن دبیسی، ۱۴۲۷ق: ۱۰۴/۵). در حالی که جدال میان نیروهای شومله به سرکردگی ابن سنکا و اسارت و قتل وی به دست سربازان خلیفه در سال ۵۶۹ق. (ابن اثیر، ۱۳۸۶ق: ۴۰۹/۱۱) آشکارا ادعای ایشان را نقض می‌کند.

در جایی دیگر آورده است که: «بدون تردید، این خاندان در نظر مردم خوزستان بیگانه قلمداد می‌شدند» (ص ۱۶۰). از آنجا که هیچ استناد و گزارشی به دست نداده‌اند که در آن راجع به طرز تلقی مردم خوزستان نسبت به شومله چیزی گفته باشد، استفاده از قید بدون تردید، خالی از اشکال نخواهد بود. با استناد به ذهبی، شمس الدین علی را نیز به صورت قطعی به عنوان پسر بزرگ سوسیان معرفی کرده است (ص ۱۵۵). حتی اگر بپذیریم که روایت ذهبی درست باشد، در آن روایت هیچ اشاره‌ای به ارشدیت و فرزند بزرگ بودن او نشده است. همچنین، علی بن سوسیان را مسئول دعوت از مؤیدالدین ابن قصاب برای مداخله در امور خوزستان معرفی کرده است (ص ۱۵۵) در حالیکه چنین مطلبی در منابع دیده نمی‌شود.

### ۳. کاستی‌های محتوایی

رکن اساسی یک مقاله پژوهشی، نوآوری در یک یا چند جنبه در زمینه ارائه مطالب، زاویه دید، تحلیل‌ها و نظریات است که مقاله را از پژوهش‌های پیشین متمایز می‌سازد. مطالعه متن مقاله مورد نقد، در این زمینه کاستی‌هایی را نشان می‌دهد که شاید بتوان آنها به صورت ذیل دسته‌بندی کرد:

#### ۱.۳ نابسندگی بودن استدلال‌ها و در نتیجه ضعف استنتاجات

نوآوری در یک اثر پژوهشی، مرهون اصالت و استحکام استدلال‌ها و در پی آن قوت استنتاج در ارائه پاسخ مستدل به پرسش‌های تحقیق است. در مقاله مورد نقد، نویسندگان با طرح سه پرسش محوری در ابتدای مقاله، در واقع، هدف خود را ارائه پاسخ به این پرسش‌ها اعلام کرده، در پرسش اول، عوامل تأسیس و در پرسش سوم عوامل زوال حکومت شومله را مورد پرسش قرار داده‌اند.

نویسندگان مقاله، در پاسخ به پرسش اول، با برقراری ارتباط بین تأسیس این حکومت با اهمیت سیاسی و اقتصادی خوزستان و حضور افشارها در این ایالت، آن را به عنوان عامل پیدایش حکومت شومله معرفی کرده‌اند. بررسی متون تاریخی و تعمق در شرایط آن روزگار، حاکی از آن است که این ادعای نویسندگان مبتنی بر دو پیش فرض نادرست است. نخست اینکه نگارندگان، خاندان شومله را به عنوان یک خاندان حکومتگر محلی در خوزستان معرفی کرده‌اند. استفاده از اصطلاح خوزستان به نحوی انجام شده است که گویا همه قلمروی استان کنونی خوزستان تحت اختیار آل شومله بوده است و با این مقاله، به نحوی سابقه تاریخی برای وجود یک حکومت محلی یک‌پارچه و خودمختار در آن استان اثبات می‌شود. در حالی که براساس گزارش‌های موجود، حکومت آل شومله بر همه خوزستان مسلط نبوده است و در مقابل، بخش اعظم قلمرو آنها در نواحی خارج از خوزستان، قرار داشته است. حمدالله مستوفی، به صراحت می‌گوید که «حسام الدین سولی (=شوهلی، شومله) آق سنقری (= افشیری، افشاری) از توابع سلجوقیان حاکم آن دیار [= لرستان] و بعضی خوزستان بود» (مستوفی، ۱۳۶۴: ۵۵۱). همین گزارش را عیناً شرف الدین بدلیسی و منجم باشی تکرار کرده‌اند (بدلیسی، ۱۳۷۷: ۳۳؛ منجم باشی، ۲۰۱۶: ۱۹۲-۱۹۳). بر اساس این توصیف، معلوم است که شومله حکمران لرستان بوده است که فقط بخشی از خوزستان را نیز زیر فرمان داشته است. حال این پرسش مطرح است که شومله، کدام بخش از خوزستان را زیر فرمان داشت؟ چنانکه برخی محققان نیز، به درستی اشاره کرده‌اند قلمرو شومله علاوه بر همه سرزمین‌های لرستان پشتکوه و پیشکوه، فقط شمال خوزستان را شامل بوده است (کسروی، ۱۳۰۶: ۵۹۶-۵۹۹؛ زریاب‌خویی، ۱۳۶۲: ۶۱۳-۶۱۷). در عین حال، به رغم ادعای برخی پژوهشگران مبنی بر گستردگی سلطه شومله (و از طریق او، سلطه سلجوقیان) بر بنادر و سواحل شمال غربی خلیج فارس (خیراندیش، ۱۳۸۱: ۹۲)، اشارات مبهم و مختصر ابن‌اثیر و ابن‌دبیتی نشان می‌دهد که در قرن ششم، نواحی جنوب و جنوب غربی خوزستان به مرکزیت هویزه، در دست حکمرانان مطیع خلیفه بوده است (ابن‌اثیر، ۱۳۸۶ق: ۱۵۷/۱۱؛ ابن‌دبیتی، ۱۴۲۷: ۳۷۲/۳). بنابراین، با قاطعیت نمی‌توان گفت که این خاندان حکومتگر فقط اتابکان خوزستان بوده‌اند، بلکه یک خاندان حکومتگر محلی در لرستان پیشکوه، پشتکوه و شمال خوزستان بوده‌اند که گاهی در فارس و گاهی در عراق نیز پیشروی‌هایی داشته‌اند.

دوم این که همه آنچه را که نگارندگان درباره اهمیت سیاسی و اقتصادی خوزستان آورده،<sup>۳</sup> و آن را عامل پیدایش حکومت بنی شومله دانسته‌اند، مربوط و مستند به گزارش‌های

جغرافیایانویسان قرن چهارم همچون اصطخری (متوفی حدود ۳۴۰ ق.)، ابن حوقل (متوفی حدود ۳۶۷ ق و اندکی بعد از آن) و مقدسی (متوفی حدود ۳۸۰ ق.) است. تنها منبع قابل قبول در این قسمت، استناد به گزارش عطا ملک جوینی مبنی بر اختصاص مالیات خوزستان به جامه خانه سلطانی در عهد سلجوقی (جوینی، ۱۳۷۵: ۲/۲)، است. البته بعید است که این اشاره به اختصاص مالیات خوزستان به جامه‌خانه سلطانی هم به تنهایی بتواند اهمیت اقتصادی این ایالت اثبات کند. اهل تاریخ خود واقف هستند که شرایط جوامع مختلف در طول زمان تغییر می‌کند و بر مبنای گزارش‌های اوایل قرن چهارم نمی‌توان وضعیت خوزستان در اواخر قرن ششم را بررسی کرد. به ویژه که نانت پاین (Nanette Pyne) در تحقیقات خود با بهره‌گیری از اسناد متعدد تاریخی، باستان‌شناختی و سکه‌شناختی اثبات کرده‌است که روند ضعف، زوال و انحطاط اقتصادی در خوزستان از سال ۳۱۶ ق. آغاز شده بود و با تداوم تدریجی روند انحطاط در عهد سلجوقیان، این انحطاط فزاینده در نیمه دوم قرن ششم ادامه داشت (Pyne, 1982: 267). بنابراین، نمی‌توان بر مبنای گزارش‌های قرن چهارم، درباره اهمیت اقتصادی خوزستان اغراق کرد. عجیب است که نویسندگان با استناد به همان گزارش‌های جغرافیایانویسان قرن چهارم درباره اهمیت اقتصادی خوزستان، آن را به عنوان عامل زوال آل شومله هم معرفی کرده‌اند که خود نقض غرض است. اگر بر اساس یک سلسله گزارش جغرافیایی، بتوان توانایی‌های اقتصادی و آبادانی یک منطقه را مهمترین عامل پیدایش یک سلسله دانست، بر اساس همان گزارش‌ها، نمی‌توان اقتصاد آن منطقه را عامل زوال همان سلسله تلقی کرد؛ مگر اینکه تغییرات و دگرگونی شرایط اقتصادی اثبات و در نظر گرفته شود، که البته نویسندگان مقاله، چنین دگرگونی را در خوزستان ذکر نکرده‌اند. بر این اساس، اطلاق عنوان اتابکان (فقط) خوزستان به آل شومله<sup>۴</sup> و ایجاد ارتباط بین اهمیت این ایالت با حیات سلسله، چندان صحیح به نظر نمی‌رسد.

در پاسخ به پرسش سوم نیز چهار مورد را به عنوان علل یا عوامل سقوط و زوال سلسله آل شومله برشمرده‌اند. در این میان، عامل اول و دوم را به ترتیب عدم ایجاد مشروعیت مستقل و عدم محبوبیت مردمی معرفی کرده‌اند. چنانکه پیدا است این دو عامل در ارتباط با یکدیگر و در واقع دو روی یک سکه هستند. بدین معنا که یک حکومت برای تداوم خود نیاز به مشروعیت و مقبولیت اجتماعی به صورت توأمان دارد. کسب قدرت یک فرآیند است که در ابتدای کار بر مبنای زور و سلطه آغاز می‌شود ولی تداوم قدرت نیاز به کسب مشروعیت و مقبولیت دارد. بدین ترتیب که یک حکمران پس از استیلا بر مسند فرمانروایی در ابتدا تلاش می‌کند که با

اتصال قدرت خود به یک منبع مشروعیت‌بخش (اعم از آسمان، خدا، قدرت‌های مشروع موجود و جز آن) و یا از طریق انتساب به قدرت‌های پیشین یا موجود، سلطه خود را مشروع جلوه دهد و سپس به صورت عملی، تلاش برای جلب حمایت و مقبولیت مردمی را پی می‌گیرد و معمولاً در این قسمت، حفاظت از منافع طبقات اجتماعی از طریق برقراری امنیت، ایجاد عمران و آبادانی و کارهای عام‌المنفعه، مطلوب و مقصود حکمرانان است که مقبولیت عمومی مردم تحت فرمان را نیز در پی دارد.

از آنجا که در روند کسب مشروعیت و مقبولیت اجتماعی، عملکرد همه حکمرانان (بر حسب شرایط خاص قلمرو تحت فرمان) یک‌سان است، دسته‌بندی مشروعیت به مستقل و غیر مستقل، معنا و مفهوم ندارد. ایجاد مشروعیت فرآیندی نیست که مستقل و غیر مستقل داشته باشد. آنچه که فرق دارد گستره و میزان قلمرو و افراد تحت فرمان است که بر اساس آن، می‌توان حکومت‌ها را به دو دسته حکومت‌های محلی و حکومت‌های مرکزی یا سراسری تقسیم کرد. بدیهی است که حکومت محلی، همواره به عنوان زایده‌ای از قدرت مرکزی و تابع آن است و ایجاد مشروعیت مستقل از حکومت مرکزی، برای حکومت محلی معنا و مفهوم ندارد و هر نوع تلاش در این راستا، می‌تواند خشم و واکنش تند حکومت‌های مرکزی را به دنبال داشته باشد.

حکمرانان محلی با پذیرش اطاعت و تبعیت از قدرت مشروع مرکزی (خواه سلطان، یا خلیفه باشد و خواه خان نامسلمان مغول) مشروعیت یافته، می‌توانستند قدرت خود را حفظ کنند. وجود القاب مختوم به «الدین» همچون حسام‌الدین، شرف‌الدین، غرس‌الدین، مظفرالدین و شمس‌الدین، آشکارا پیوند و ارتباط میان این دربار با خلافت عباسی را نشان می‌دهد. اتخاذ عنوان اتابکی نیز مؤید پیوند آنها با دستگاه سلطنت سلجوقی است. علاوه بر این، ضرب توأمان نام خلیفه عباسی و سلطان سلجوقی بر مسکوکات فرمانروایان این سلسله (Akopyan, and Mosanef, 2009: 5-7; Idem, 2010: 23) نیز حاکی از پیوند مستحکم این حکومت محلی با هر دو قدرت مشروعیت‌بخش آن روزگار است. حکومت اتابکان آذربایجان و اتابکان سلغری فارس نیز از نظر مشروعیت تفاوت چندانی با آل شومله نداشتند ولی آن دو حکومت در تعامل با سلاطین خوارزمشاهی و خلافت عباسی مدت قابل توجهی بعد از سقوط سلجوقیان دوام آوردند. با اضمحلال سلطنت سلجوقی، فرزندان شومله هم (همچون ملوک فارس و آذربایجان) می‌توانستند فقط متکی بر خلافت شوند یا با سلطنت خوارزمشاهی ارتباط برقرار کنند. ثانیاً همان توجیه مشروعیت‌بخشی که در اثر ارتباط با خلافت عباسی و پیوند با

دستگاه سلطنت سلجوقی ایجاد شده بود و چهل سال حکومت آنها را تداوم بخشیده بود، یکباره، یک روزه و ناگهان نمی‌توانست نیست و نابود شود.

برای اثبات عامل دوم یعنی عدم محبوبیت مردمی نیز نگارندگان، به نقض حرف پیشین خود پرداخته‌اند. در حالی که در هنگام تأسیس، یکی از عوامل بنیان این حکومت را حضور افشارها در خوزستان برشمرده است ولی در اینجا، با استناد به همان قضیه، آل شومله را حکمرانان بیگانه و بدون پایگاه مردمی بومی تلقی کرده است. اگر میزان و تعداد افشارها در خوزستان به حدی بود که به پشتوانه آنها بتوانند یک حکومت جدید را از کتب عدم به صحرای وجود بیاورند، چگونه نمی‌توانستند به پشتوانه همان‌ها، حکومت چهل ساله خود را تداوم بخشند؟ مگر برای افشارها چه اتفاقی افتاده بود؟ با توجه به سکوت منابع در این باب، به نظر می‌رسد که این تناقض‌گویی، معلول ذهن نویسندگان است و مستند به هیچ سند و مدرکی نیست. در ادامه همین بحث، فقط از یک روایت ذهبی نتیجه گرفته‌اند که آل شومله افراد ظالمی بودند که دادگری پیشه نکردند و با قتل و غارت بدنامی را برای خود به ارمغان آوردند.

چنانکه معلوم است ذهبی (متوفی ۷۴۸ق)، با بیش از یک قرن و نیم فاصله نسبت به دوران آل شومله، جز رونویسی گزارش منابع قبل از خود کاری انجام نداده است. گزارش ذهبی در شرح مرگ شومله این است که «لَا رَحْمَةَ اللَّهُ، فَمَا كَانَ أَظْلَمَهُ وَأَغْشَمَهُ» خدایش نیامرزاد که بسیار ظالم و ستمگر بود» (ذهبی، ۱۴۱۳ق: ۳۹/۳۹۵).<sup>۵</sup> ذهبی همین قضیه را در کتابهای دیگر خود با عبارتهایی دیگر مبنی بر خشنودی مسلمانان از مرگ او، تکرار کرده است. یک بار آورده است که «فَرِحَ بَذَلِكِ الْمُسْلِمُونَ» (ذهبی، ۱۴۱۲: ۲۱/۶۵) و باری دیگر آورده است: «كَانَ ظَالِمًا جَبَّارًا، فَرِحَ النَّاسُ بِمَصْرَعِهِ» (ذهبی، ۱۴۰۵: ۳/۵۹). حال، پرسش این است که این افراد و مسلمانان خشنود از مرگ شومله چه کسانی بودند؟ شورش مردم فارس علیه بدرفتاری اتابک فارس و سپس شومله در سال ۵۶۴ق، (ابن اثیر، ۱۳۸۶ق: ۱۱/۳۴۷-۳۴۸). ظالمانه خواندن قواعدی که وزیر خلیفه بعد از سقوط آل شومله در خوزستان گذاشته بود (راوندی، ۱۳۶۳: ۳۸۱). قیام لشکریان علیه کوتوال منصوب سوسیان در ۵۸۹ق به واسطه سوءسیرت (ابن اثیر، ۱۳۸۶: ۱۲/۱۰۴)، نشان می‌دهد که مردم آن زمان رفتارهای ظالمانه را تحمل نمی‌کردند. نه تنها درباره دوران حکومت شومله گزارش خشم و نارضایتی در دست نداریم بلکه به تصریح ابن اثیر، بلافاصله بعد از مرگ شومله فرزندش به تخت نشست. اگر مردم تحت فرمان، از ظلم امیر شومله، آن اندازه به ستوه آمده بودند که با مرگ او خوشحال شوند، چرا و چگونه اجازه دادند تا پسرش شرف‌الدین امیران بر تخت بنشینند؟ چرا از قاتل شومله، اتابک محمد جهان‌پهلوان،

درخواست نکردند تا سرزمین آنها را تصرف کرده، در آنجا دادگستری نماید؟ مضاف بر این، حتی اگر شومله هم ظالم باشد، مردم قلمرو او بیست سال تمام زیر فرمان پسرش شرف الدین امیران بودند. در این صورت، چرا ظلم و ستم شومله، باید بیست سال بعد اثر بگذارد؟ چگونه است که به محض صدور بدرفتاری از حاکم منصوب سوسیان در یکی از قلعه‌ها، سپاهیان بر او شوریده، به قتلش رسانند ولی چهل سال ظلم شومله و فرزندانش را تحمل می‌کنند؟ به وضوح پیدا است که ذهبی شرایط و احساسات مردم تحت فرمان شومله را بازگو نمی‌کند بلکه فقط گزارش‌های برجای مانده از مورخان دربار خلافت عباسی را بازگو می‌کند. آری، خلیفه عباسی از اقدامات و رفتار شومله که مورخان بغداد آن را خدعه‌آمیز اطلاق کرده‌اند (ابن جوزی، ۱۴۱۲: ۲۱۶/۱۸؛ سبط ابن جوزی، ۲۰۱۳: ۲۳۲/۲۱)، آرام نداشت و طبیعتاً با به خاک افتادن شومله، هم خلیفه و هم هواداران آن نفس راحتی کشیده‌اند و از این رویداد خشنود شده‌اند. بنابراین، روایت ذهبی نمی‌تواند توجیه‌کننده عدم محبوبیت مردمی خاندان شومله باشد و بر اساس گزارش‌های موجود، تحلیل نگارندگان در این باره، بی‌پایه به نظر می‌رسد و عدم محبوبیت مردمی از دلایل زوال سلسله نیست.

گزارش ابوجراء قمی درباره وضعیت اجتماعی در قلمرو شرف الدین امیران در حدود سال ۵۸۴ق. با این عبارات اغراق‌آمیز که

در هیچ طرف صادر و وارد را در راه این امن نیست که در این نواحی. رقبه هیبت او تب تشویش آن ولایت بسته است. صلوکان و راهزنان [که] چون عقاب متاع کاروان برپودندی، به تصوف و زهد سر برآورده اند. سر آن دارند که سجاده بر سر آب افکنند و آن را کشتی سازند (قمی، ۱۳۶۳: ۲۳۳)،

گویای آن است که حداقل شرف الدین امیران از برقراری امنیت اجتماعی که اصلی‌ترین اقدام برای جلب مقبولیت اجتماعی و محبوبیت مردمی است، غافل نبوده است. به این ترتیب پیدا است که نگارندگان در برشمردن دو مورد نخست به عنوان عوامل زوال سلسله، به خطا رفته‌اند یا اینکه نتوانسته‌اند بر مبنای مستندات آن را اثبات و تبیین کنند. بر این اساس، معلوم است که از ارائه پاسخ کافی و روشن به پرسش سوم نیز باز مانده‌اند.

پس از شرح نسبتاً کاملی از منازعات امیر شومله با حکومت‌های همجوار (ص ۱۵۳)، ادعا شده است که

به نظر می‌رسد سیاست توسعه‌طلبانه ارضی امیر شمله و خوی جنگ‌طلبی وی از یک سو و موقعیت سوق‌الجیشی خوزستان و تضاد منافع دولتهای بزرگ (سلطنت سلجوقی و



خلافت عباسی) از سوی دیگر، مانع از به ثمر رسیدن تلاشهای دو طرف برای ایجاد روابط دوستانه و مسالمت‌آمیز بین دولت محلی امیر شمله و دولتهای مجاورش شد.

چنانکه پیداست این استنتاج، بی‌معنا و آشفته است. در مطالب مطروحه، نگارندگان فقط سیاست توسعه‌طلبی ارضی و خوی جنگ‌طلبی امیر شومله را توضیح داده‌اند که همواره با خلیفه، سلغریان فارس و اتابکان آذربایجان در جدال بود. مطلبی درباره تضاد بین سلطنت سلجوقی و خلافت عباسی و به ویژه تأثیر آن بر خوزستان و حکومت شومله ذکر نکرده‌اند. در منابع نیز، مطلبی دال بر نقش خوزستان در این تنازع بین سلطنت و خلافت دیده نمی‌شود. از این رو، دو سطر پایانی، فاقد معنی به نظر می‌رسد. متون و منابع تاریخی نشان نمی‌دهند که کسی «برای ایجاد روابط دوستانه و مسالمت‌آمیز بین دولت محلی امیر شمله و دولتهای مجاورش» اقدام و تلاش مشخصی انجام داده باشد؛ خواه به نتیجه رسیده یا نرسیده باشد.

حکیم زجاجی در شعر خود به توصیف نبرد شومله با اتابک محمد جهان پهلوان و کشته شدن او در نبرد پرداخته است (حکیم زجاجی، ۱۳۸۳: ۱۳۲۱/۲) ولی نگارندگان محترم در فرازی از مقاله با تفسیر وارونه و غیر واقعی از ابیات زجاجی، مدعی هستند که شرف الدین امیران فرزند شومله در شورش ملک محمد بن طغرل علیه سلطان سلجوقی نقش داشته است (ص ۱۵۴). سپس در ادامه، با استناد به صدرالدین حسینی ضمن شرح کامل کناره‌گیری شرف الدین امیران بن شومله از حمایت ملک محمد بن طغرل (که شوهر خواهرش بود)، و حتی پناه ندادن به وی در خوزستان (حسینی، ۱۹۳۳: ۱۶۹-۱۷۰)، با مطلق‌گرایی، تضعیف حکومت بنی شومله در زمان فرزندان او را نتیجه گرفته، مدعی هستند که حکومت آل شومله بسیار ضعیف شده و «جرئت هیچ گونه مقابله و اظهار وجود علنی در مقابل ایلدگزیان را نداشتند. با وجود این، مخفیانه به توطئه‌چینی و فتنه‌انگیزی علیه آنان می پرداختند» (ص ۱۵۴). آشکار است که در متن، هیچ سند و مدرکی دال بر توطئه‌چینی و فتنه‌انگیزی آل شومله ارائه نکرده است.

### ۲.۳ بازشناسی و معرفی نادرست برخی اعضای خاندان شومله

مهمترین رکن مقاله مورد نقد، معرفی و بازشناسی اعضای خاندان است که نگارندگان نیز با تنظیم نسب نامه، دغدغه و تلاش خود در این زمینه را نشان داده‌اند. تعمق در متن مقاله و نسب‌نامه مذکور نشان از عدم توفیق نگارندگان در نیل به هدف است.



آنها با استناد به فسایی، یعقوب بن ارسلان افشری را با شومله تطبیق می‌کنند (ص ۱۴۸) که چندان درست به نظر نمی‌رسد. نخستین بار رشیدالدین فضل‌الله (همدانی، ۱۳۸۶: ۳) این تطبیق را انجام داده، دیگر مورخان همچون میرخواند (۱۳۳۹: ۳۵۴/۴)، و فسایی (۱۳۸۲: ۲۴۶/۱، ۲۴۹) آن را تکرار کرده‌اند. اما از آنجا که منابع قرن ششم نام کامل شومله را به صورت ایدغدی (ایدغدی یا کتغدی) بن کشطغان (قشطنغان) نوشته‌اند (اصفهانی، ۱۴۰۰: ۲۱۲، ۲۶۱؛ قمی، ۱۳۶۳: ۲۳۳؛ مختارات، ۱۳۷۸: ۲۰۶-۲۰۷) و شومله نیز نام خود را بر روی سکه‌هایش حسام‌الدین ایدغدی ثبت کرده است (Akopyan, and Mosanef, 2010: 23)، پذیرش یکی بودن آن دو دشوار است.

درباره سرنوشت حکومت بنی شومله در زمان شرف‌الدین امیران بن شومله، با استناد به سکوت منابع در ذکر نام آن فرزند شومله که به اسارت اتابک آذربایجان درآمده بود، و همچنین با استناد به سوگندنامه مورخ ۲۷ محرم ۵۷۳ق اتابک آذربایجان، این احتمال را مطرح کرده‌اند که شرف‌الدین امیران همان فرزند مأسور شومله باشد که حالا با حمایت اتابک آذربایجان به حکومت خوزستان بازگشته بود (ص ۱۵۳). اما توجه به تاریخ مرگ شومله در سال ۵۷۰ق. و تأکید ابن‌اثیر بر اینکه بلافاصله بعد از مرگ شومله، فرزندش جانشین او شد (ابن‌اثیر، ۱۳۸۶: ۴۲۴/۱۱) و تاریخ سوگندنامه در ۲۷ محرم ۵۷۳ق، نادرست بودن این ادعا را نشان می‌دهد. دیگر، همچنانکه لمبتون هم شگفت زده شده است (Lambton, 1988: 107)، در متن سوگندنامه، اتابک محمد سوگند خورده است که به قلمروی شرف‌الدین امیران تعرض نکند نه بالعکس. سوم اینکه ابوبکر راوندی در شرح منازعات و رقابت بین سلطان سلجوقی و اتابکان آذربایجان از یک فرزند شومله با نام غرس‌الدین (= یا عزالدین؟) یاد کرده است که در بین هواداران سلطان سلجوقی علیه اتابک آذربایجان، قزل‌ارسلان (حک: ۵۸۲-۵۸۷ق) می‌جنگید (راوندی، ۱۳۶۴: ۳۴۷). محتمل‌تر این است که این غرس‌الدین، همان فرزند مأسور شومله باشد ولی نگارندگان مقاله مورد بحث، به طور کامل از وجود این فرد بی‌خبر هستند.

داده‌های مقاله درباره برادرزادگان شومله نیز آشفته است. ابن‌اثیر، چندبار بدون ذکر نام، از یک برادرزاده شومله یاد کرده، فقط او را «ابن سنکا» خوانده است که سرانجام در سال ۵۶۹ق. به دست لشکریان خلیفه افتاده، به قتل رسید (ابن‌اثیر، ۱۳۸۶: ۳۲۲/۱۱-۳۲۳، ۳۴۷، ۳۹۰-۳۹۱، ۴۰۹). همان مورخ، در جای دیگر، از اسارت برادرزاده شومله با نام قلعج در سال ۵۶۲ق. بدست سپاه خلیفه خبر داده است (ابن‌اثیر، ۱۳۸۶: ۳۲۹/۱۱)، اما از آنجا که نام پدر وی را به دست نداده، با قطعیت نمی‌توان گفت که او هم فرزند سنکا است. اصولاً معلوم نیست که

شومله چند برادر داشته است که بتوان فهمید این قلج فرزند کدامین برادر او است؟ اما بر اساس مندرجات ابن اثیر درباره حضور ابن سنکا در بصره و واسط در همین زمان (ابن اثیر، ۱۳۸۶ق: ۳۲۸/۱۱)، می‌توان حدس زد که این فرد همان «ابن سنکا» قبلی نباشد. علاوه بر این، به گفته مورخان در آخرین نبرد شومله در سال ۵۷۰ق. که به مرگش منتهی شد، فرزند شومله و برادرزاده‌اش هم اسیر شدند (ابن اثیر، ۱۳۸۶ق: ۴۲۴/۱۱) البته، ابن جوزی به جای برادر زاده‌اش (= ابن اخیه)، خواهرزاده‌اش (= ابن اخته) نوشته است (ابن جوزی، ۱۴۱۲: ۲۱۶/۱۸). اگر چه هویت این برادرزاده معلوم نیست ولی با توجه به مرگ ابن سنکا در سال قبل (۵۶۹ق.)، این فرد قطعاً همان ابن سنکا نیست، اما در خصوص اینکه آیا او همان قلج است یا فردی دیگری بوده است، اظهار نظر نمی‌توان کرد. همچنین نمی‌توان فهمید که آیا او فرزند دیگری از سنکا است یا شومله برادر دیگری غیر از سنکا هم داشته است. نویسندگان مقاله، بدون توجه به این موارد، و بدون ارائه سند، نام «ابن سنکا» را با قطعیت تمام به صورت «قطیع بن سنکا» نوشته‌اند (ص ۱۵۱-۱۵۲). از آنجا که از اسارت برادرزاده شومله به نام «قطیع بن سنکا» در سال ۵۶۲ خبر داده‌اند (ص ۱۵۱) در حالی که به گفته ابن اثیر نام این فرد «قلج» آمده است، به نظر می‌رسد که این خطا، به واسطه قرائت نادرست نام قلج اتفاق افتاده باشد ولی شگفت است که در نسب‌نامه ترسیم شده، نام قلج و قطیع را به عنوان دو برادر که هر دو فرزند سنکا بوده‌اند، ثبت کرده‌اند. چنانکه پیداست این فقره نیز حاوی تناقض‌گویی و استنتاج غیر علمی است.

در فرازی از مقاله، بدون ارائه مأخذ، مرگ سوسیان را در سال ۵۹۰ق. تعیین کرده‌اند (ص ۱۵۵). در حالی که ابن ساعی، به وضوح زمان مرگ سوسیان را به صورت دقیق در روز شنبه اول رمضان ۵۹۸ق. در بغداد می‌داند و محل زندگی او در بغداد موسوم به «دار سوسیان» حداقل تا یک قرن بعد به همین نام مشهور و معروف بود (ابن ساعی، ۱۹۳۴: ۹۶؛ ابن فوطی، ۱۳۷۴: ۱۴۶/۱، ۲۷۵/۵؛ همو، ۱۴۲۴: ۲۱۱، ۱۹۱).

گزارش نویسندگان درباره زوال سلسله و آخرین حکمران آن خاندان نیز مغلوپ به نظر می‌رسد. به طور کلی، روایات موجود درباره زوال سلسله بنوشومله آشفته و مغشوش هستند و محقق باید با دقت نظر و نگاه منتقدانه با آنها مواجه شود. برخورد غیرمنتقدانه نگارندگان با این روایات، و ترجیح روایت ذهبی عجیب است. ذهبی در این رابطه دو گزارش مختصر یک سطری آورده است. این دو گزارش که اولی درباره علی بن شومله و دومی درباره علی بن سوسیان بن شومله است، متناقض به نظر می‌رسند. نگارندگان نه تنها هیچ توضیح و راه حلی برای این تناقض ندارند، بلکه با قاطعیت و به صورت مطلق مدعی شده‌اند که «به جز این دو

گزارش، در منابع تاریخی هیچ اشاره دیگری به سرنوشت خاندان شومله در بغداد و چگونگی برخورد خلیفه با آنان نشده است». این سخن خطا است و رجوع به منابع تاریخی متعدد همچون ابن اثیر، سبط ابن جوزی و جز آن نه تنها خلاف آن را نشان می‌دهد، بلکه معلوم می‌سازد که ذهبی یا کاتب نسخه آن دچار سهو شده، و با تصحیف و تحریف روایت، از طریق ادغام شمس‌الدین علی بن شومله و سوسیان بن شومله، یک شخص جعلی جدید با نام علی بن سوسیان بن شومله ساخته است که وجود خارجی نداشته است. صرف نظر از ترجمه نادرست نگارندگان از گزارش اول ذهبی (که زیننده مقاله پژوهشی نیست)<sup>۷</sup>، معلوم است که اعتماد به روایت ذهبی، و احتمالاً شوق ناشی از دستیابی به این شخصیت جعلی، نگارندگان را در تنظیم نسب‌نامه خاندان شومله به خطا برده است.

#### ۴. نتیجه‌گیری

این مطالعه نشان داد که مقاله «بررسی تأسیس و زوال حکومت محلی آل شومله در خوزستان عصر سلجوقی» به رغم اهمیت موضوع، نوآوری در انتخاب موضوع و نتایج متفاوت، به خاطر عدم رعایت روش علمی در ارائه مطلب و استناد به منابع، شروط لازم برای یک مقاله علمی پژوهشی استاندارد و یک متن طلایه‌دار در یک عرصه پژوهشی را نداشته و از جهات مختلف کاستی‌هایی دارد که از آن جمله می‌توان به ناهماهنگی عنوان و محتوا، بی‌توجهی به سابقه تحقیق، بی‌توجهی به نقد منابع و روایات، عدم استفاده مطلوب از منابع، استفاده از گزاره‌های قطعی، مطلق و کلی، نابسند بودن استدلال‌ها و در نتیجه ضعف تحلیل‌ها و استنتاجات، فهم ناصحیح برخی گزارش‌های تاریخی و در نتیجه اغلاط مضمونی در بازشناسی اعضای خاندان شومله اشاره کرد که نویسندگان را از نیل به هدف بازداشته است. با این وضعیت نمی‌تواند در عرصه پژوهشی قابل استفاده باشد.

#### پی‌نوشت‌ها

۱. لازم به ذکر است که همزمان با انتشار این مقاله، مقاله دیگری توسط نگارنده با عنوان «خاندان حکومت گر بنو شومله؛ مسأله مشروعیت و سیاست‌های محلی آن» به چاپ رسیده است که البته نگارندگان این مقاله، امکان مطالعه آن را نداشته‌اند.

۲. هنوز این بخش از کتاب جامع الدول چاپ نشده و به صورت نسخه خطی در کتابخانه‌های ترکیه به ویژه نورعثمانیه نگهداری می‌شود.

۳. البته نگارندگان محترم مقاله، درباره اهمیت سیاسی فقط یک سطر در باره قرار گرفتن خوزستان در حد فاصل عراق و فارس نوشته، آن را رها کرده‌اند و مابقی بحث را به مباحث اقتصادی تخصیص داده‌اند.

۴. اگر بگوییم اتابکان لرستان و خوزستان، درست‌تر خواهد بود.

۵. چنانکه پیدا است متأسفانه، نگارندگان در قرائت و نقل درست این عبارت ذهبی هم موفق نبوده، آن را هم مورد تحریف قرار داده‌اند که «لا رحمة الله علیه، فمان كان أظلمه و أغشمه».

۶. قسمت دهگان تاریخ عهدنامه مخدوش است. شادروان ایرج افشار یکبار این تاریخ را ثلث و خمسين و خمسمائة (۵۵۳ق) قرائت کرده بود ولی چنانکه شادروان زریاب‌خویی به درستی اشاره کرده‌اند باید آن را ثلث و سبعين و خمسمائة (۵۷۳ق) خواند. لذا در هنگام چاپ مجموعه کامل منشآت موسوم به المختارات من الرسائل، آن را تصحیح کرده، ۵۷۳ نوشته‌اند (نک: افشار، ۱۳۵۶: ۸۲-۹۰؛ زریاب‌خویی، ۱۳۶۲: ۶۱۳-۶۱۷؛ المختارات من الرسائل، ۱۳۷۸: ۲۰۶-۲۱۱).

۷. اصل روایت ذهبی، ذیل حوادث سال ۵۸۹ق. این است: «قدم علی بن الأمير شملة إلى الخليفة بمفاتيح قلاع أبيه، فخلع عليه» (ذهبی، ۱۴۱۳: ۸۹/۴۱). نویسندگان آن را چنین ترجمه کرده‌اند: «علی به حضور خلیفه رسید و کلید قلعه‌های پدرش را تقدیم کرد. خلیفه او را از فرمانروایی خوزستان خلع نمود» (ص ۱۵۶). ولی چنانکه پیدا است عبارت «خلع علیه» را به صورت «او را از فرمانروایی خوزستان خلع نمود» معنا کرده‌اند که خطاست. خلع علیه یعنی «او را خلعت دادند». طبق رسمی که از دربار خلافت شناخته شده است، خلعت دادن معمولاً با اعطاء لوا و لقب همراه بود. از آنجا که در گزارش بعدی ذهبی مربوط به سال ۵۹۱ق، نام علی را به صورت شمس‌الدین علی ضبط کرده است. (ذهبی، ۱۴۱۳: ۷/۴۲)، تصور می‌رود که در همان مرحله اول، همراه با خلعت لقب شمس‌الدین نیز به او اعطا شده باشد.

## کتاب‌نامه

ابن اثیر عزالدین علی (۱۳۸۶ق). *الکامل فی التاریخ*، تصحیح کارل یوهانس تورنبرگ، بیروت: دارصادر.  
ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی (۱۴۱۲). *المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم*، تحقیق محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطاء، بیروت، دارالکتب العلمیه.

ابن دبیثی، محمد بن سعید (۱۴۲۷). *ذیل تاریخ مدینه السلام*، تحقیق بشار عواد معروف، بیروت: دارالغرب الاسلامی.

نقد و بررسی مقاله «بررسی تأسیس و زوال ... (محسن رحمتی)» ۴۷

ابن ساعی، تاج الدین علی بن انجب (۱۹۳۴). *الجامع المختصر فی عنوان التواریخ و عیون السیر، عنی*  
بنشره مصطفی جواد، ج ۹، بغداد: مطبعة السریانیة الکاثولیکیه.

ابن فوطی، کمال الدین عبدالرزاق بن احمد (۱۳۷۴). *مجمع الآداب فی معجم الألقاب*، تحقیق محمد  
الکاظم، تهران: وزارة الثقافة و الارشاد الاسلامی.

\_\_\_\_\_ (۱۴۲۴). *الحوادث العجمه، تحقیق مهدی النجم، بیروت: دارالکتب العلمیه.*

افشار، ایرج (۱۳۵۶). «عهدنامه‌ای از اتابک محمد ایلدگری»، *مجله تاریخ دانشگاه تهران*، سال ۱، شماره  
۲، ص ۸۲ تا ۹۰.

بدلیسی، شرف الدین (۱۳۷۷). *شرفنامه، تصحیح زرنوف. تهران: انتشارات اساطیر.*

بناکتی، داود بن محمد (۱۳۴۸). *تاریخ بناکتی، به کوشش جعفر شعار، تهران: انجمن آثار ملی.*

جوینی، عطاء ملک (۱۳۷۵). *تاریخ جهانگشای، تصحیح محمد قزوینی، تهران: دنیای کتاب.*

حسینی، صدرالدین ابوالفوارس (۱۹۳۳). *اخبارالدوله السلجوقیه، تصحیح محمد شفیع، لاهور.*

حکیم زجاجی (۱۳۸۳). *همایون‌نامه، تصحیح علی پیرنیا، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.*

خیراندیش، عبدالرسول (۱۳۸۱). «پرتغالی‌ها و اقتصاد دریایی ایران»، *پژوهشنامه علوم انسانی*، ش ۳۴،  
ص ۸۵ تا ۹۴.

ذهبی شمس الدین محمد بن احمد (۱۴۱۳). *تاریخ الإسلام، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، بیروت، دار  
الکتاب العربی.*

\_\_\_\_\_ (۱۴۱۲). *سیر أعلام النبلاء، تحقیق شعیب الأرنؤوط و ...، بیروت، مؤسسة  
الرسالة.*

\_\_\_\_\_ (۱۴۰۵). *العبر فی خبر من غیر، تحقیق ابوهاجر محمد السعید بن بسیونی  
زغلول، بیروت: دارالکتب العلمیه.*

راوندی، علی بن سلیمان (۱۳۶۳). *راحة الصدور و آية السرور، تصحیح محمد اقبال، تهران: انتشارات  
علمی.*

رحمتی، محسن (۱۳۹۷). «خاندان برسقی و تحولات عصر سلجوقی»، *پژوهش‌های تاریخی دانشگاه  
اصفهان، دوره جدید، س ۱۰، ش ۳۷، ص ۱۱۱ تا ۱۲۷.*

\_\_\_\_\_ (۱۴۰۰). «خاندان حکومت‌گر بنو شومله؛ مسأله مشروعیت و سیاست‌های محلی آن»،  
*پژوهشنامه تاریخ‌های محلی، س ۹، ش ۱۸، ص ۳۳-۵۰.*

زریاب خویی، عباس (۱۳۶۲). «سوگند نامه جهان پهلوان»، *آینده، س ۹، ش ۹۰۸، ص ۶۱۳ تا ۶۱۷.*

۴۸ پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، سال ۲۲، شماره ۱۰، زمستان ۱۴۰۱

- سبط بن جوزی، یوسف (۲۰۱۳). *مرآة الزمان فی تواریخ الأعیان*، تحقیق ابراهیم الزبیب، جزء ۲۱ و ۲۲، دمشق: دار الرسالة العالمیه.
- صدقی، ناصر (۱۳۸۸). «بررسی روندهای شکل‌گیری و دگرگونی نظام اداره ایالات حکومت سلجوقی»، *تاریخ اسلام و ایران* دانشگاه الزهراء، س ۱۹، ش ۷۷، ص ۴۷ تا ۷۸.
- قمی، نجم‌الدین ابوالرجاء (۱۳۶۳). *تاریخ الوزراء*، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه، تهران: مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- اصفهان‌ی، عمادالدین کاتب (۱۴۰۰ق). *زبدة النصره و نخبة العصره*، تلخیص فتح‌بن‌علی بنداری، بیروت: دارالآفاق الجدیدة.
- کرمانی، افضل‌الدین ابو حامد (۱۳۳۱)، *المضاف الی بدایع الزمان فی وقایع کرمان*، تصحیح و تحشیه عباس اقبال اشنیانی، تهران: چاپخانه مجلس.
- کسروی، احمد (۱۳۰۶). «ایل افشار»، *آینده*، س ۲، ش ۸، ص ۵۹۶ تا ۶۰۲.
- المختارات من الرسائل* (۱۳۷۸). به کوشش غلامرضا طاهر و ایرج افشار، تهران: بنیاد موقوفات محمود افشار.
- مستوفی، حمدالله (۱۳۶۴). *تاریخ‌گزیده*، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر.
- منجم‌باشی، احمد بن عیسی بن لطف‌الله (۲۰۱۶). *جامع الدول: القسم الأول من دول القرن السادس* و فروعها، تحقیق صالح بن محمد الربعی، رساله مقدمه لاستكمال متطلبات الحصول درجة الدكتوراه فی التاريخ الإسلامی، جامعة القصیم، المملكة العربية السعودية.
- مودت، لیدا و همکاران (۱۴۰۰). «بررسی تأسیس و زوال حکومت محلی آل شومله در خوزستان عصر سلجوقی» *تاریخ اسلام و ایران*، سال ۳۱، شماره ۴۹ (پیاپی ۱۳۹)، ص ۱۴۵ تا ۱۷۱.
- موسی اوغلو، ضیاء (۱۳۸۳). *دولت اتابکان آذربایجان*، ترجمه علی حسین‌زاده، تبریز: اختر.
- میرخواند، محمد بن خاوندشاه (۱۳۳۹). *روضه الصفا*، تهران: پیروز، خیام.
- نیشابوری، ظهیرالدین (۱۳۳۲). *سلجوقنامه*، تصحیح اسماعیل افشار، تهران: کلاله خاور.
- وصاف‌الحضره، فضل‌الله بن عبدالله (۱۳۳۸). *تاریخ وصاف‌الحضره*، به اهتمام محمدمه‌دی اصفهان‌ی، تهران: کتابخانه ابن‌سینا و کتابخانه جعفری تبریزی.
- همدانی، رشیدالدین فضل‌الله (۱۳۸۶). *جامع التواریخ؛ تاریخ سلغریان فارس*، تصحیح محمد روشن، تهران: نشر میراث مکتوب.

- Akopyan, Alexander & Farbod. Mosanef (2010), "A Dīnār Of Ḥisām al-Dīn Aydoḡhdī, Atābek of Khūzestān", *Journal of Oriental Numismatic Society*, No. 202, p. 23.
- Bosworth. C. E (1968), "the Political and dynastic history of the Iranian world" IN: *The Cambridge history of Iran*, vol.5, ed. J. A. Boyle, Cambridge: Cambridge University Press.
- Fuad Kōprülü, M. (1986, "Afshar", *Encyclopaedia of Islam*, 2 edition, Leiden: Brill, vol.1, pp. 239-241.
- Lambton, Anne K. S. (1988), *Continuity and Change in Medieval Persia: Aspects of Administrative, Economic and Social History, 11<sup>th</sup>-14<sup>th</sup> Century*, London: I. B. Tauris.
- Pyne, Nanette. Marie (1982), *The Impact of The Seljuq Invasion of Khuzestan: an Inquiry in to the Historical, Geographical, Numismatic and Archaeological Evidence*, Unpublished PHD dissertation, University of Washington.
- Sümer, Faruk (1999), *Oğuzlar (Türkmenlar): Tarihleri, Boy Teşkilati, Destanlari*, Istanbul: Türk Dünyasi Araştırmalari Vakfi.

